

بخش هشتم از باتوم تا تفلیس

با توجه به تدارکات کنسول اولسون، در قطار تفلیس واگن راحتی برای ما رزرو شده و کل واگن در اختیار ما بود. کویه‌ای هم برای حمل وسایل ما اختصاص داشت. واگن ما آخرین واگن قطار بود و در انتهای آن ایوانی داشتیم که مناظری را که عبور کرده بودیم و دیدنی‌های اطراف را که دائماً تغییر می‌کرد، تماشا می‌کردیم. در این ایوان مبل‌هایی که به دیواره قطار نصب شده بود روکش پارچه‌ای داشتند. در وسط ایوان، میز و صندلی‌هایی به کف واگن متصل بود. به این ترتیب ما در کل سفر می‌توانستیم در هوای آزاد بوده و از مناظر اطراف که دائماً تغییر می‌کرد، استفاده کنیم.

قطار پس از حرکت از ایستگاه از پیچ و خم‌هایی گذشت و در حومه شهر از کنار منبع آب تازه تأسیس شرکت نوبل عبور کرد. مسیر حرکت در مجاورت دریا بود. گاهی صخره‌های مرتفعی عمودی دیده می‌شد. صدای امواج که ساحل را شستشو می‌دادند یکنواخت بود. مه دریائی از شدت گرمای هوا اندکی می‌کاست. شهر، بندر و خلیج باتوم با کشتی‌های بخار و انواع زورق‌های بادی منظره بسیار دیدنی ایجاد می‌کرد. پس از عبور از تونلی مدت نسبتاً زیادی از کمرکش کوه‌ها و دره‌ها حرکت کردیم. هر دو طرف مسیر، با جنگل‌های انبوه و درختان تناور سرسبز و خرم بود و گل‌ها، بوته‌ها و علف‌های هرز برای رسیدن به نور خورشید از میان آن برای خود راه باز کرده بودند. چون زمین‌های جنگل مرطوب بود گیاهان مردابی زیادی روئیده بود. آبگیرهایی اینجا و آنجا به چشم می‌خورد و قورباغه‌ها با صدای ناموزون خود سعی می‌کردند بر صدای لوکوموتیو غلبه کنند.

در دور دست سمت راست، کوه‌های سر به فلک کشیده جنگلی دیده می‌شدند. قلّه سپیدپوش بعضی از آنها زیر نور آفتاب می‌درخشید. ابرهای سفید بر بالای آنها در حرکت بودند. این کوه‌ها تا دره ریون^۱ ما را همراهی می‌کردند. کوه‌های قفقاز به رنگ آبی خوش رنگ در سمت چپ، منظره بسیار دیدنی ایجاد کرده بود. منظره دائماً بین این دو رشته کوه تغییر می‌کرد. مسیر گاهی از بین جنگل‌های استوائی و گاهی از روی پل‌های رودخانه‌ها می‌گذشت. گاهی خط آهن، مزارع سرسبز را دو نیم می‌کرد. از کنار اطاقک‌های

Rion .۱

سفیدی به روی ۴ پایه چوبی بلند با سقفی از پوشال که علفه چهارپایان را از شر رطوبت و موش‌ها در امان می‌داشت عبور می‌کردیم. به ندرت خانه یا کلبه‌ای مشاهده می‌گشت اما گله‌های بزرگی از گوسفند، اسب و سایر چهارپایان در حال چرا دیده می‌شدند. در تمامی ایستگاه‌ها اهالی نقاط مختلف قفقاز گرد هم جمع شده بودند. مینگرلی‌ها^۱، گروسین^۲ ها، چرکس‌ها^۳ و تاتارها با لباس‌های مختلف و رنگین، بسیار زیبا و تماشائی بودند. دختران خردسال زیبا با لباس‌های کهنه در سبدهائی از برگ، توت‌فرنگی‌های ریز نوبرانه می‌فروختند. ایستگاه‌های راه‌آهن از سنگ ساخته شده بودند. در کنار آنها فروشندگان به روی میزهای چوبی و زیر سقف‌های چادری، سبزیجات، آجوه، تخم مرغ و خوراکی‌های دیگر را برای فروش عرضه می‌کردند. نزدیکی‌های ریون به تعداد روستاها افزوده گشت و خانه‌ها از میان درختان در دامنه کوه‌ها دیده شدند. کلبه‌ها چوبی و چهارگوش بوده و ایوان مسقفی به روی دو پایه چوبی داشتند. تعداد اندکی از اهالی محلی با لباس‌های زیبا و رنگین در اطراف آنها حضور داشتند. یک پل فلزی ما را از روی رود پر آب ریون عبور داد. این رود از میان دشت سبز و خرم پهنی که تا کناره‌های دریا وسعت داشت جریان داشت. حدود ظهر به ایستگاه بزرگ سامتردی^۴ واقع در سمت راست رود ریون رسیدیم. از این ایستگاه، راه‌آهن فرعی تا پوتی^۵ در ساحل دریای سیاه جدا می‌شد. در اینجا امکان آن وجود داشت که در کافه‌های نشسته و گرسنگی خود را با صرف غذاهای خوشمزه روسی برطرف کنیم.

ریون ایستگاه بزرگ و پر جنب و جوشی بود و مسیری فرعی تا کوتاپس^۶ از آن جدا می‌شد. به زودی از کوه‌های سرسبز جنوبی قفقاز که گاهی جنگلی و گاهی پوشیده از زمین‌های کشاورزی بود به کوه‌های منطقه مرکزی آن خواهیم رسید و آنها پوشش گیاهی نخواهند داشت. بین این دو منطقه دشت‌های سرسبزی قرار داشتند که گاهی جای خود را به جنگل‌های نارون می‌دادند. هر چه به سمت شرق می‌رفتیم از انبوهی جنگل‌ها و مزارع کاسته می‌شد. بالای مناظر را آسمان آبی خوش رنگی فرا گرفته بود و ابرهای سفید در قله کوه‌ها در حرکت بودند. گاهی سوارکارانی که اسلحه‌های خود را در کنار زین چرمی بسته بودند در جاده‌ای به موازات راه‌آهن حرکت می‌کردند.

پس از ایستگاه کویریلج^۷ به رودخانه کویریلکا^۸ رسیدیم. خط آهن از ساحل سمت راست آن عبور می‌کرد. بقایای یک پل سنگی به روی آن مشاهده شد. کوه‌ها به هم نزدیکتر شده بودند اما هنوز خیلی مرتفع نبوده و قله‌های آنها گرد به نظر می‌رسید. از رود سیروول^۹ گذشته و در کنار شاخه‌ای از آن حرکت کردیم. حالا خط آهن بشاتوبان^{۱۰} از دره زیبای نسبتاً باریکی پیچ و تاب می‌خورد. پل‌های کوچک روی رودخانه، فقط برای عبور پیاپی‌ها بود و سوارکاران و گاری‌هایی که با گاو میش کشیده می‌شدند از میان آب عبور می‌کردند. آب تا زیر شکم اسب‌ها بالا می‌آمد و چرخ‌گاری‌ها دیده نمی‌شد. جریان آب در بعضی نقاط

۱. Mingreli. ۲. Grusin. ۳. Tjerkes. ۴. Samtredi. ۵. Poti. ۶. Kutais. ۷. Kvirilij.

۸. Kvirilka. ۹. Sirul. ۱۰. Beschatuban.

شدیدتر بود. از صدای چرخ‌ها و حرکت آهسته قطار پیدا بود که مسیر شدیداً سربالائی شده بود. در طول مسیر تونل‌های متعدد و کوتاهی وجود داشت.

پس از بشاتوبان قطار وارد تونل کوتاهی شد. صخره‌های بدون پوشش گیاهی بودند و زیر نور خورشید اشکالی شبیه برج‌های کوتاه عجیب و غریب ایجاد می‌کردند. رودخانه در برخی نقاط، پایه‌های خاکی کوه را کنده و در آن فرورفتگی‌هایی ایجاد کرده بود. گاهی این فرسایش به قدری شدید بود که کوه مانند سقفی کاملاً روی رودخانه را می‌پوشاند. وجود چنین پدیده‌ای حکایت از شدت جریان رود در فصل بهار و تابستان، پس از آب شدن برف کوه‌ها دارد. شیارهای عمیق سینه کوه‌ها، مسیر آب‌های بهاری تارودخانه را مشخص می‌کرد. پس از خروج از تونلی دره مجدداً پهن شد و رود عریض‌تر گشت. میزان آب به قدری کم شد که کف شنی رود دیده می‌شد اما به زودی دره مجدداً باریک‌تر شد و فشار آب افزایش یافت. در بالای بعضی از صخره‌ها ویرانه قلعه‌های قدیمی هنوز پابرجا بودند. در یک مورد دیوار قلعه‌ای هنوز کم و بیش استوار بود. فرورفتگی‌های آب در پایه صخره‌ها نشان از آن داشت که هنگامی که برف کوه‌ها آب می‌شود فشار آب بسیار شدید می‌گردد. از دور که نگاه می‌کردم به نظر می‌رسید که مسیر در کمرکش کوهی به انتها خواهد رسید اما نزدیک‌تر که می‌شدیم تونلی قطار را در دهان خود می‌بلعید. شیب مسیر بیشتر شد و قطار از سرعت افتاد. عرض دره و رودخانه کمتر شد و رود تبدیل به نهری با جریان شدید گشت.

بین بشاتوبان و پونی^۱ یک لوکوموتیو به قطار اضافه شد. یکی در جلو، قطار را می‌کشید و دیگری از عقب آن را هل می‌داد. هرکدام از لوکوموتیوها دو دیگ بخار داشتند که حکایت از شیب شدید مسیر می‌کرد. سرعت ما بیش از اندازه آرام بود. وارد تونلی شدیم که دیوارهای آن خیس و سرد بود و افسرده به نظر می‌رسید. داخل تونل مه‌آلود بود اما به محض خروج از تونل، هوا مجدداً صاف و مطبوع گشت. در زیر مسیر حرکت ما خط آهن جدیدی در دست احداث بود و پس از افتتاح، شیب مسیر بسیار کمتر خواهد شد. خط جدید پل‌ها و تونل‌های متعددی خواهد داشت. پل‌ها به روی پایه‌های سنگی عظیمی قرار خواهند گرفت. در سی‌پا^۲ تونلی در راه جدید احداث شده که چهار ورست^۳ طول دارد. در نزدیکی پونی جنگلی از درختان، در پای کوهی آملی تأثیری تشکیل داده بود. رنگ سبز روشن برگ‌ها در زمینه تیره که از سایه درختان ایجاد شده بود بسیار جالب بود. غروب نزدیک بود. سایه درختان و صخره‌ها در دامنه کوه‌ها بلندتر شد. در بالای ارتفاعات، درختان زیر نور مستقیم آفتاب، زرد رنگ بودند. ساعت شش و نیم در ایستگاه پونی به مرتفع‌ترین نقطه مسیر رسیدیم. این ایستگاه ۲۹۸۷ پا ارتفاع داشت. این بلندترین نقطه مسیر بود و تعدادی از جوی‌ها به سوی دریای سیاه و تعدادی دیگر در جهت دریاچه مازندران جاری بودند. پس از آن مسیر سرازیری شد. دره دوباره عریض و چشم‌انداز

۱. Poni. ۲. Sijpa

۳. Verst، واحد قدیم طول در روسیه، هر ورست معادل ۱۰۶۶ متر

بسیار زیبا گشت. اما زیباتر از آن پس زمینه تیره دوردست بود. روستاهای گروسینی زیادی از میان درختان به چشم می‌خوردند. در افق سمت راست، منظره کوه‌های قفقاز با قله‌های سپیدپوش به رنگ نقره‌ای که هنوز پرتو خورشید به آنها می‌تابید، در زمینه آبی تیره آسمان بسیار دیدنی بود. دیواره‌های صخره‌ای بلند، در جنوب شرقی، تا چشم کار می‌کرد امتداد داشته و در افق در زیر ابرها پنهان می‌شدند.

یک روستای بزرگ به نام سورام^۱ در محلی که کوه‌ها به طرز غربی دو شاخه می‌شدند واقع شده بود و موقعیت بسیار جالبی داشت. به روی تپه‌ای در وسط روستا، قلعه مخروبه کوچک اما چشمگیری وجود داشت. تابستان‌های گرم مسافران زیادی از تفلیس به این ناحیه می‌آیند تا هم از مناظر زیبا و هوای خنک آن لذت ببرند و هم از آب چشمه‌ای که مملو از آهن است، استفاده کنند. در نزدیکی روستا، دهانه تونل مسیر جدید در دل کوه دیده شد. با فرا رسیدن شب مناظر اطراف زیر نور سفید ماه کامل، رنگ دیگری به خود گرفت. پس از عبور از روستای عجیب و زیبای مچت^۲ ساعت ۱۱ صبح به ایستگاه تفلیس رسیدیم. با دو درشکه به هتل لندن با اطاق‌های بزرگ و تمیز رفتیم. از ایوان و پنجره اطاق هر روز از منظره زیبای پایتخت قفقاز لذت می‌بردیم.

۱. Suram .۲ Mtschet